

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

خلاصه جلسه گذشته

بحث در این است که دایره‌ی اعتبار عرف تا چه مقداری است؟ عرض کردیم کسانی که قائل‌اند به اینکه عرف حق دخالت در تطبیق ندارد و در تطبیق نباید به عرف رجوع کرد، اینها مهم‌ترین حرفشان و مهم‌ترین دلیلشان این است که این عناوینی که به عنوان متعلق احکام یا موضوع برای احکام قرار گرفته، اینها یک واقعی دارند و آن واقع متعلق برای این حکم است.

وقتی شارع می‌فرماید «الماء مطهر» و «الدم نجس»، مراد آن ماء بحسب الواقع است و مراد دم بحسب الواقع است و در نتیجه کاری نداریم به اینکه آیا عرف اینجا تشخیص می‌دهد یا نه؟ و اگر عرف مسامحتاً یک مصداقی را ملحق کند یا مسامحتاً یک مصداقی را خارج کند، اینها اعتباری ندارد، این مهم‌ترین حرف اینهاست.

بررسی مهم ترین دلیل قائلین به عدم دخالت عرف در تطبیق مفهوم

حالا همین حرف را یک مقداری محکم‌تر کنیم و ببینیم به چه نتیجه‌ای می‌رسیم؟ این مطلب درستی است یعنی عناوینی که در موضوع احکام یا متعلق احکام است باید واقع ملاک باشد، چرا؟ برای اینکه اولاً شارع در اینجا و در احکام شرعیّه مثل آنجایی است که عقل بیاید یک حکمی کند یا یک ادراکی داشته باشد. فرقی نمی‌کند بین اینکه حاکم عقل باشد یا حاکم شرع باشد، در این جهت فرقی نمی‌کند، وقتی عقل می‌گوید العدل حسن، الظلم قبیح، آیا ما می‌توانیم اینجا بگوئیم مراد از عدل یعنی آنچه که عرف او را عدل می‌داند «ما یراه العرف عدلاً» بگوئیم مراد از ظلم یعنی «ما یراه العرف ظلماً»، هرگز نمی‌شود چنین حرفی زد.

در اینگونه ادراکات عقلیه باز موضوع حاکی از واقع است، یعنی عدل بحسب الواقع، یعنی آنچه که واقعاً عدل است و عنوان حسن را دارد و ظلم آنچه که واقعاً عنوان ظلم را دارد عنوان قبح را دارد. حالا در یک مواردی اصلاً عرف درک نمی‌کند که اینجا عدل هست یا نیست، یا ممکن است خطا کند، مثلاً بگوید اگر بین زن و مرد تساوی بود این می‌شود عدل، اگر خلافش بود بشود ظلم، لعلّ اینکه عکس این در واقع باشد.

پس این یک شاهد خیلی خوبی است که ما بگوئیم الشرع فی خطاباتّه نسبت به موضوع احکامش و متعلق احکامش مثل عقل می‌ماند. همانطوری که عقل در موضوع و متعلق احکامش واقع را نگاه می‌کند شرع هم باید همینطور مطرح کند، می‌گوید «الماء مطهر» یعنی واقع ماء «الدم نجس» یعنی واقع دم «الخم حرام» یعنی واقع خمّر حرام است.

این را داریم دنبال می‌کنیم. حالا بیائیم سراغ موارد غیر شرعی و غیر عقلی، یعنی در جایی که بحث حکم یا اینجور چیزها اصلاً نباشد. می‌گوئیم «الانسان حیوانٌ ناطقٌ» اینجا آیا آنچه موضوع برای قضیه واقع شده واقع انسان است یا «ما یراه العرف انساناً»، می‌گوئیم واقع انسان، حیوان ناطق است.

می‌آئیم سراغ مباحث مثلاً اخلاقی و می‌گوئیم شجاعت کذا، حسد کذا، جود کذا، اینهایی که در عناوین اخلاقیه است. اینها آیا واقعش مراد است یا اینکه بگوئیم شجاعت یعنی آنچه را که عرف به عنوان شجاعت می‌داند، آنچه را که عرف به عنوان حسد می‌داند، «الحسد يأكل الايمان» واقع حسد را می‌گوید، نه اینکه «ما یراه العرف حسداً» واقع حسد را می‌گوید. لذا هر چیز چه در دایره عقل و چه در دایره مسائل و عناوین اخلاقی، یا قضایایی که در علوم مختلفه وجود دارد.

اصلاً برویم سراغ علوم مختلفه. می‌گویند «التراب کذا» می‌گویند خاک این خاصیت را دارد نه کاری به عقل دارد و نه کاری به شرع دارد. خاک این خاصیت را دارد یعنی واقع خاک مراد است نه اینکه «ما یراه العرف تراباً».

لعلّ اینکه امام (رضوان الله تعالی علیه) فرمودند ما نمی‌توانیم بگوئیم «موضوعات احکام شرعیه، مقید به عناوین عرفیه‌اند» برای اینکه فرمود این ضروریّ البطلان است. این را من دارم عرض می‌کنم چون امام وجه بطلان را نفرمودند. برای اینکه قوانین و قضایای شرعیه مانند قضایای عقلیه کالقضایای الاخلاقیه، کالقضایای العادیه، کالقضایای العقلیه، کالقضایای فی سایر العلوم. چطور در هر علمی و در هر جایی وقتی یک چیزی موضوع برای قضیه واقع می‌شود این به حسب ظاهر واقع او مراد است، مگر اینکه یک قرینه‌ی صارفه‌ای در کار باشد. در قضایای شرعیه هم وقتی شارع می‌گوید «الدم نجسٌ» یعنی دم واقعی. همچنین وقتی می‌گوید «الماء مطهرٌ» یعنی ماء واقعی. وقتی می‌گوید «أَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ» یعنی بیع به حسب الواقع.

ما الآن مواردی که عنوان حقیقت شرعیه دارد یا مواردی که شارع حدی برایش ذکر می‌کند آنها از محل بحث خارج است و در ادامه بحث هم باز این را روشن‌تر خواهیم کرد. فعلاً می‌گوئیم در این قضایا که به حسب ظاهر شارع نیامده یک معنای جدیدی را بیاورد یا یک حدّ روشنی را ذکر کند، شارع فرموده ده روز، اما نگفته روز من ده ساعت است، شش ساعت است! اینجا آیا می‌توانیم بگوئیم روز عرفی که بعد از طلوع فجر یک ساعت و نیم طول می‌کشد تا طلوع شمس بشود؟ بگوئیم روز عرفی از این زمان است یعنی از زمان طلوع شمس است و روز حقیقی از زمان طلوع فجر است. شما در بحث مبیّت به منی، آقایان می‌گویند باید بیتوته باشد یا در نیمه‌ی اول یا در نیمه‌ی دوم. بعد بحث در این است که نیمه را چطور حساب کنند؟ آیا از اذان مغرب تا طلوع فجر حساب کنند یا از اذان مغرب تا طلوع شمس حساب کنند، این بحث می‌شود. ما می‌گوئیم وقتی شارع فرمود «لیل» واقع «لیل» مراد است. وقتی شارع فرمود «یوم» واقع «یوم» مراد است نه اینکه بگوئیم آنچه عرف می‌گوید «یوم». عرف از طلوع شمس می‌گوید تا غروب - نه مغرب شرعی - تا غروب که هوا کم‌کم تاریک می‌شود می‌گوید تا اینجا روز است.

دارم ذهن‌تان را میبرم روی اینکه مهم‌ترین قائلین به تطبیق این است یک مقدار این را داریم تحکیم می‌کنیم می‌گوئیم این فرمایش درست است. منتهی با این بیانی که ما عرض کردیم که قضایای شرعیه مثل قضایای عقلیه، مثل قضایای اخلاقیه، مثل قضایای سایر علوم، از حیث موضوع و متعلّق - این را باز خوب دقت کنید - از حیث موضوع و متعلّق علی السویه است. مگر اینکه شارع بیاورد در یک جایی تصرف خاصی کند و یک معنای خاصی را ذکر کند.

شارع می‌فرماید در باب تیمم «فَتَيَمَّمُوا صَعِيداً طَيِّباً» صعيد را اگر شارع معنای خاصی برایش کند می‌گوئیم پس مراد از أرض صعيد این است. نیامد تصرفی کند باید بر همان واقع حملش کنیم.

در ذهن بعضی از بزرگان این آمده، حتی در خود مکاسب شیخ انصاری ایشان وقتی در بعضی جاها «أَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ» را معنا می‌کند می‌فرماید «أى البيع العرفى» در برخی کلمات دیگران هم هست، این درست نیست. ما وقتی می‌گوئیم آنچه متعلق یا

موضوع واقع می‌شود می‌گوئیم «أَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ» بیع یک واقعی دارد، چه واقعی؟ واقعه این است که «نقل و انتقال بعوض» هست «تملیک بعوض» است این واقعه هست. ما باید بگوئیم شارع اینجا که می‌گوید «أَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ» واقع بیع را اراده کرده است. آنچه که به حسب الواقع بیع می‌گویند، یعنی آنچه ما داریم عرض می‌کنیم هم در تکوینات است هم در اعتباریات است. بیع یک امر اعتباری است اما این اعتبار یک واقعی دارد، ما نباید بگوئیم «أَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ» یعنی احلّ الله بیع عرفی یا شرعی. هیچ یک از اینها را نباید گفت، بیع واقعی دارد. اجاره صحیح است اجاره واقع دارد، عاریه و هبه هم یک واقعی دارد، نه اینکه بگوئیم عرف به چه چیزی بیع می‌گوید؟ اصلاً چنین چیزی وجود ندارد.

تا اینجا روشن است این فرمایشی که امام فقط اشاره کردند به اینکه مقید به عرف نیست «فإنَّه ضروريّ البطلان» ولی وجهش را نفرمودند. وجهش همین است یعنی این مما لا بد منه است که موضوع و متعلق در قضایای شرعیه واقع است، چه در امور تکوینی مثل دم، آب، خمر و ... و چه در امور اعتباریه مثل بیع، اجاره و هبه و ... تمام اینها واقعه است.

منتهی بحث این است آنچه ما در مقابل این قول می‌ایستیم این است که الواقع موضوع و ملاک اما چه کسی باید تشخیص بدهد واقع موجود است یا نه؟ نزاع همه اینجا است. ما نباید بگوئیم آیا «الدم نجس» خون عرفی ملاک است یا واقع خون؟ مسلّم واقعه ملاک است و موضوع است، منتهی بحث در این است که حاکم به اینکه این واقع الآن موجود است و واقعاً هم موجود است نه مسامحتاً. همه حرف‌ها باید اینجا مطرح شود، می‌گوئیم ملاک واقع است اما چه کسی باید بگوید واقع موجود است؟ چه کسی باید بگوید این شیء مصداق برای واقع خون است؟ عرف باید بگوید. همین جا آن استدلال امام می‌آید که شارع در محاوراتش که أحد من الناس است. عرف باید بگوید اینجا واقع خون هست یا نیست، عرف در رنگ خون می‌گوید واقع خون نیست، نه اینکه بگوید واقعه هست من چشمم را می‌بندم، می‌گوید واقع خون نیست.

یعنی ما باید بین واقع عقلی و واقع عرفی و شرعی، سه تا واقع داریم: گاهی اوقات یک واقع عقلی است می‌گوئیم رنگ خون به حسب استدلال عقلی واقع، عقل می‌گوید عرض نیاز به محل دارد معروض دارد، حال نیاز به محل دارد، لون محل دارد و چون محل دارد خودش عرض است و عرض همان خون است این استدلال عقلی است. واقع عرفی عرف می‌گوید این واقعاً خون نیست نه اینکه مسامحتاً خون نیست.

ما از کلام امام این را عرض کردیم امام روی این مسئله محکم فرموده‌اند که مسامحات در تطبیقات اصلاً مورد قبول ما نیست. البته یک بحثی من دارم که خود فقها از جمله امام در بعضی از جاها مسامحات عرفیه را پذیرفتند اینکه آن چرا و کجاست اشاره می‌کنم.

ولی تا اینجا ما می‌گوئیم اولاً واقع ملاک است، نیایم از اول بگوئیم این ادله شرعی، خون یعنی خون عرفی، آب یعنی آب عرفی، خمر یعنی خمر عرفی. این بزرگانی که مقید به عرفی می‌کنند می‌گوئیم بیائید در قضایای اخلاقیه حسد، جود، کبر، این چیزهایی که وجود دارد هم یعنی عرفی؟ بیائیم در سایر علوم. ترابی که مثلاً در زمین‌شناسی موضوع است یعنی تراب عرفی؟ بیائیم در قضایای عقلیه، الظلم و العقل یعنی عرفی؟ نمی‌شود ملتزم شد در همه جا واقع ملاک است الا اینکه قرینه‌ی خاص داشته باشد، در شریعت، در بعضی از موارد قرینه داریم اما لو لا این قرینه، می‌گوئیم اینجا واقع مراد است اما واقعی که چه کسی حاکم به تطبیقش هست و بگوید این واقع مصداق برای این مفهوم است، یا این مفهوم اینجا واقع و مصداق پیدا کرد، حاکم عرف است، یعنی «الواقع الموجود بحسب العرف» تمام کلام در همین جا می‌آید. می‌گوئیم در آنجایی که ماه را با تلسکوپ می‌بینند الواقع یعنی «هلال موجود بحسب العرف» واقعه موجود است اما در آنجایی که با میکروسکوپ می‌آیند ذرات خون دیده می‌شود عرف می‌گوید اینجا واقع وجود ندارد. عقل می‌گوید هست ولی عرف می‌گوید واقعاً نیست! نه اینکه بگوید هست من حالا مسامحه می‌کنم.

این نکته‌ی بسیار دقیقی که امام فرمودند در همین استثنای اصل مثبت؛ اینکه اصلاً عرف در جایی که واسطه‌ی خفی هست را می‌گویند واسطه نیست می‌گوید واقعاً این اثر، اثر برای ذی الواسطه است نه اینکه بگوئیم مسامحه می‌کند.

پس ما می‌گوئیم ملاک واقع است، این یک. أما لا الواقع الموجود بحسب العقل بل الواقع الموجود بحسب العرف. واقع موجود به حسب عرف معنایش یعنی واقع موجود به حسب عرف دقیق.

تفاوت بین عرف دقیق و عقل

بعضی از آقایان فرمودند مرز بین عرف دقیق و عقل برای ما روشن نشد، هر عرف دقیقی عقل می‌شود؟ نه، می‌گوئیم عرف وقتی می‌گوئیم عرف دقیق در مقابل عرف مسامحی است بعضی از موارد عرف مسامحه می‌کند، عرف در آنجایی که یک مثال از یک کیلو کم باشد عرف مسامحه می‌کند که این یک کیلو است ولی عرف دقیق می‌گوید باید آن یک مثقالش هم باشد و ربطی به عقل هم ندارد یک ملاک و یک حدّی وجود دارد.

عقل یک ملاکی دارد برای وجود، اما عرف آن ملاک را ندارد بلکه ملاک دیگری دارد. مثلاً عرف می‌گوید من باید ببینم و دیدنی که برای من محسوس باشد، اما عقل چنین ملاکی ندارد بلکه فقط می‌آید روی استقلال و می‌گوید این موجود است. اما عرف دیگر لازم نیست این استدلال را بکند و نمی‌تواند و توانش را ندارد و اعتباری هم ندارد به حسب ملاکات خودش می‌گوید این واقع موجود است، این مصداق الآن موجود است.

شما ببینید در این مسئله‌ی ماهی فلس‌دار می‌گوئیم روایت و ادله می‌گوید ماهی‌ای که دارای فلس است. فلس تا حالا دقت نکرده بوده و الآن دقت می‌کند به وسیله‌ی متخصصین خودش، یعنی باز متخصصین به حسب ملاکات عقلی نمی‌گویند، متخصصین به حسب همان ملاکاتی که در نقد عرف عام مقبول است می‌گویند این فلس دارد.

عقل یک ملاکات دیگری دارد و برای اینکه بگوید چیزی موجود است یا چیزی موجود نیست. اما عرف ملاکات مخصوص خودش را دارد. پس به این نتیجه رسیدیم اینهایی که دلیل آوردند که واقع ملاک است می‌گوئیم حق با شماست و در تمام قضایا واقع ملاک است، اما «الواقع الموجود بحسب العرف» «الواقع الموجود بحسب العقل و یا غیر عقل» و شواهدش هم همین‌هایی بود که عرض کردیم.

سؤال...

پاسخ استاد: عقل می‌گوید کثیری از امور مردم لغو است یا کثیری از این امور لغو است حتی این آیه شریفه‌ی «وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا لَعِبٌ وَلَهْوٌ» به حسب دقت واقعی و عقلی است اما به حسب عرف اینطور نیست. یعنی اینجا شارع روی میزان عقلی پیش آمده است. حالا کار نداشته باشید این را جای خودش مطرح کنیم، اما می‌گوئیم عرف می‌گوید لهو، ملاک عرف است. عرف باید بگوید لغو چیست و مصداقش را هم باید مشخص کند.

برویم سراغ عقل، عقل می‌گوید هر چیزی که انسان را از منفعت عالیه دور می‌کند «لغو» است. اما عرف این را نمی‌گوید بلکه معنای دیگری می‌کند همان معنا را می‌آوریم مصداقش را هم می‌آوریم اما در مصداقش گاهی اوقات نیاز به این است که از متخصصین سؤال کنیم. یعنی خود عرف برای اینکه یک مقداری واقع را تشخیص بدهد برود سراغ متخصص.

حالا عرف مگر نر و ماده‌ی حیوانات را تشخیص نمی‌دهد؟ اگر یک حیوانی متولد شد که خصوصیات مختلفی داشت، گفت حالا

برای اینکه بفهمیم این نر است یا ماده، به دو سه تا دامپزشک هم مراجعه کنیم، باز حاکم عرف است ولی گاهی اوقات کمک می‌گیرد، ولی نه اینکه وقتی عرف متخصص شد این شد معنای عقلی.

سؤال...؟

پاسخ استاد: در شریعت این تقریباً یک اصل مسلمی است عند الجميع که لا عبرة بالمسامحات العرفية. اصلاً با قطع نظر از این نزاع، یعنی اصلاً فتاوایی که وجود دارد، مثلاً اگر زنی عده‌ی طلاقش یک ساعت باقی مانده، یا پنج دقیقه باقی مانده، مردی در همین پنج دقیقه او را عقد کند برایش حرام ابدی می‌شود!

در حالی که عرف مسامحی را ما با فتاوا و فروع فراوانی که در فقه وجود دارد اصلاً عرف مسامحی هیچ اعتباری ندارد و عرض کردم جواب اول همان جواب دقیق‌تر است خود عرف در قضایایش تسامح را قبول نمی‌کند. وقتی می‌گوئی «انسان کذا» می‌گوید آن که واقع انسان است، می‌گوید حالا اگر یک جایی مسامحه‌ای کردم و به میمون هم گفتم انسان، آن را نمی‌گوییم! این بحث به نظرم بحث خوبی شد، باز روی آن دقت کنید.

وصلی الله علی محمد و آله الطاهرين